

هویت و آمیختگی فرهنگی در ادبیات مهاجرت افغان: تحلیل پسا استعماری "بادبادک باز" از خالد حسینی

نجیب الله جرأت بهشتی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد

محمد سفیر، پی ایچ ڈی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد

Identity and Cultural Hybridity in the Afghan Diaspora Literature: A Postcolonial Analysis of Khalid Hosseini's Novel "The Kite Runner"

Najibullah Jurat Behishti

PhD Scholar (Persian)

National University of Modern Languages, Islamabad

Muhammad Safeer, PhD

Assistant Professor of Persian

National University of Modern Languages, Islamabad

Abstract

Khaled Hosseini, an Afghan diaspora author with several notable works, is best known for his famous novel *The Kite Runner*, a work of fiction that portrays the Afghan diaspora. This research study aims to explore the challenges, experiences, and identity crises of Afghans, as depicted in *The Kite Runner*, through a postcolonial lens. The study examines how war, displacement, class inequality, and cultural rupture affect individual and collective identity. Through multidimensional characters and intertwined narratives, Hosseini highlights the lingering effects of colonial legacies, the tension between self and other, and the "Third Space" of diaspora experience. Ultimately, the novel reflects resilience, nostalgia, and the quest for dignity in a fractured world.

Keywords:

Afghan diaspora, postcolonialism, identity, Khaled Hosseini, *The Kite Runner*

ادبیات داستانی افغانستان بازتاب دهنده وضعیت ها و گفتمان های مسلط در جامعه است. بررسی آثار نویسندگان افغان نشان می دهد که داستان نویسی این سرزمین همواره از دل واقعیت های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برخاسته و باروح زمانه ی خویش پیوند ناگسستنی دارد. در حقیقت، داستان، محصول شرایط اجتماعی و فکری جامعه ای است که آن را می پروراند. از دهه ۱۳۵۲ خورشیدی به این سو موضوع مهاجرت به یکی از درون مایه های مهم در آثار نویسندگان افغان بدل شده است. این مسأله ریشه در تحولات تاریخی و سیاسی افغانستان به ویژه جنگ ها، اشغال و ناآرامی های چند دهه اخیر که میلیون ها افغان را ناگزیر به ترک وطن کردند. در نتیجه تجربه دوری از سرزمین، اندوه از دست دادن خانه و هویت و احساس بی پناهی و بی ریشه گی در آثار بسیاری از نویسندگان بازتاب یافته است. بسیاری از نویسندگان مهاجر افغان، در سرزمین های دور از وطن، احساسات و عواطف خویش را در قالب داستان بازتاب داده اند. آنان باتکیه بر تجربه زیست خود از جنگ، مهاجرت و غربت به ترسیم چهره انسان افغان در تبعید پرداخته اند. این آثار، هم یاد آور وطن اند و هم سندی از رنج و بی خانمانی. باسقوط دولت کمونیستی در سال ۱۳۷۱ خورشیدی و تداوم جنگ های داخلی موج تازه ای از مهاجرت پدید آمد. این روند به ویژه در میان نویسندگان و روشنفکران سبب شد که «ادبیات مهاجرت» به عنوان شاخه مستقل در ادبیات معاصر افغانستان شکل گیرد. در این میان نویسندگانی که از بیرون مرزها به افغانستان نگریسته اند، توانسته اند با نگاهی تازه تر به مفاهیم هویت، غربت وطن، رویکردی انتقادی نسبت به جامعه و فرهنگ خویش ارائه کنند. از این رو بررسی آثار نویسندگان مهاجر نه تنها برای شناخت لایه های پنهان هویت فرهنگی افغانان اهمیت دارد، بلکه می تواند مسیر تازه ای در فهم رابطه ای میان ادبیات و واقعیت اجتماعی افغانستان بگشاید.

در حدود چهار دهه است که مهاجرت افغان ها تداوم یافته، اما ادبیات مهاجرت افغانستان مهاجرت افغانستان هنوز به طور کامل به مثابه یک جریان ادبی مستقل شناخته نشده است. با این همه، مهاجرت و تبعات آن در آثار

بسیاری از نویسندگان افغان باز تاب یافته است. بررسی این پدیده در پیوند با جایگاه مهاجر در کشور میزبان، مسأله ای فرهنگی و اجتماعی است، زیرا نویسنده مهاجر با زیست در محیطی تازه، تجربه نو می آفریند و از منظر تازه ای به جامعه خود می نگرد.

در مهاجرت، نویسنده از یک سو با دگرگونی های اجتماعی و فرهنگی کشور میزبان رو به رو است و از سوی دیگر، پیوندش با گذشته و هویت بومی اش به چالش کشیده می شود. این تجربه دوگانه باعث می گردد که او از دل این وضعیت، نوعی خود آگاهی تازه و نگاهی انتقادی نسبت به ریشه ها و ارزش های جامعه خود به دست آورد. بسیاری از نویسندگان مهاجر در کشورهای مختلف به ویژه در ایران فعالیت های فرهنگی و ادبی چشمگیر داشته اند تا مسأله مهاجرت را باز تاب دهند. با این حال هنوز هم مسأله مهاجرت در ادبیات افغانستان از منظرهای عمیق نظری و اجتماعی بررسی نشده است. نویسندگان مهاجر از یک سو میان گذشته و زادگاهش پیوند عاطفی دارد و از سوی دیگر در جامعه میزبان با ناآشنایی و بیگانگی رو به رو می شود. این کشاکش میان دو جهان متفاوت، درونی ترین بحران نویسنده مهاجر را می سازد.

چنین تجربه ای به ویژه برای نویسندگانی که در تبعید یا اقامت طولانی در بیرون از کشور زیسته اند سبب می شود تا نگاه تازه ای به وطن و هویت خویش پیدا کنند. نویسنده مهاجر در پی آن است که میان گذشته و حال و میان دو فرهنگ متفاوت پلی سازد. او در نوشته هایش گاه با حسرت و دل تنگی از زادگاه می نویسد و گاه با انتقاد از ساختار های اجتماعی و سیاسی که او را به مهاجرت واداشته اند. ادبیات مهاجرت افغانستان، افزون بر بیان تجربه های شخصی، بازتاب دهنده تحولات فرهنگی و هویتی نیز هست در این نوع ادبیات موضوعاتی چون از خودبیگانگی، بحران هویت، شکاف فرهنگی و تضاد میان تعلق و جدایی به صورت گسترده دیده می شود. برخی نویسندگان بابره گیری از خاطرات و احساسات خویش به خلق آثار دست زده اند که در آن مهاجرت نه تنها یک جا به جایی جغرافیایی بلکه سفر درونی و فلسفی است.

نمونه های متعدد در آثار نویسندگان افغان از جمله: خالد حسینی نشان می دهد که ادبیات مهاجرت بستری برای باز اندیشی در مفهوم وطن، تبعید و پیوستگی فرهنگی است. هر چند برخی از این نویسندگان سال هاست در بیرون از افغانستان است و زندگی می کنند اما هم چنان در پیوندی عمیق با سرزمین و فرهنگ خویش باقی مانده اند. از این رو ادبیات مهاجرت را می توان نوعی بازتاب آگاهی فرهنگی و انسانی دانست که در میان دو جهان شکل گرفته است مهاجرت از مؤلفه های است که بستر بحث های مانند هویتی فرهنگی، باز سازی خویشتن، مرد و زن، هسته وحاشیه، شرق و غرب، بلند و پایین خود و دیگری را فراهم می کند.

بر همین اساس مهاجر در حکم دیگری و میزبان به عنوان خود در داستان های ادبیات مهاجرت افغانستان بازنمایی می شود، غرب و کشور های خاور میانه حوزه های مهم ادبیات داستانی مهاجرت به حساب می رود و بررسی این ها در خور توجه است که تا اکنون پژوهشگران توجه خاصی نکرده اند. از همین لحاظ تحقیق پیش رو بر آن است تا آشکار کند گفتمان شرق شناسی سعید و مفاهیم بنیادی دیدگاه پسااستعماری در داستان های ادبیات مهاجرت افغانستان تا چه اندازه نمود دارد. لایق ذکر است ادبیات مهاجرت افغانستان در حوزه غرب از این نگاه اهمیت دارد که مهاجرت از شرق به غرب صورت می گیرد؛ پس بنا بر مقابل شدن غرب و شرق به مانند معنای مورد نظر در تحقیقات پسااستعماری حائز اهمیت است. یکی از با اهمیت ترین مقوله هایی که می توان باز تاب نگاه خود و دیگری را در آن بررسی کرد پدیده مهاجرت است. (۱)

براساس این در داستان های نگارش یافته در حوزه غرب حضور مهاجر به مثابه دیگری ترسیم شده که شرق را نماینده گی می کند و میزبان به مثابه خود است که غرب را نمایندگی می کند. مسأله اساسی پژوهش این است که ادبیات داستانی افغانستان تاچه اندازه قابلیت بررسی بر اساس مفاهیم کلیدی پسااستعماری چون امپریالیسم و اروپا محوری و شرق شناسی را دارد. این تحقیق کوششی است برای تحلیل بازنمایی بازسازی خویشتن خود و دیگری هویت فرهنگی در رمان بادبادک باز با تأکید بر دیدگاه پسااستعماری. بنابر این

در شروع معرفی و تاریخچه‌ای از معناهای نظریه پسااستعماری در حکم با عنوان چارچوب نظری در نظر گرفته شده که در نگارش ضروری می نماید.

نظریه استعماری و پسا استعماری معنا و مفهوم استعمار در لغت آبادانی خواستن و جور کردن است. در این مفهوم استعمار برابر است بامفهوم اولینش (Colonialism) که مطلب از آن مهاجرت جمعی از یک کشور و سروسامان دادن یک بود و باش یا مسکن تازه در یک کشور تازه یافته و جور کردن است. امروز معنای استعمار با معنای امپریالیسم نزدیکی تمام پیدا کرده است. در مورد اصطلاح پسااستعماری بیل اشکروفت چنین می گوید: در نخستین بار که به واسطه تاریخ نویسان، پسااستعماری پس از جنگ بین المللی دوم در واژه گان چون حکومت پسااستعماری در نظر گرفته شد، معنای تماماً تاریخی دارد و بر دوره های پس از استقلال دلالت می کند. از نیمه دوم دهه (۱۹۷۰ میلادی) اما این اصطلاح به واسطه دانشمندان نقد ادبی برای سوژه درباره آثار فرهنگی باقیمانده از استعمار مورد استفاده قرار گرفت. (۲)

امروزه مفسران کتاب های مانند پوست سیاه، صورتک های سفید (۱۹۶۷) و نفرین شدگان زمین (۱۹۶۸) که از فرانتس فانون ابتدا تکوین این تئوری می دانند. توجه دقیق فانون به بحث مستعمراتی هم در جایگاه استعمار شد و هم چنان استفاده وی از رویکرد روانشناسانه یا روانکاویانه نشان دهنده سهم عمیق وی در تکوین و تمامیت تئوری پسااستعماری است. استعمار شده را فانون همواره درمقام دیگری که نمی تواند نقش خود را به عهده بگیرد و به

تصویر بکشد و همین نکته هسته بحث های پسااستعماری شده است. (۳)

ادوارد سعید یکی از چهره های مهم در شکل گیری نظریه پسااستعماری است. کتاب معروف او به نام شرق شناسی نوشته شده با الهام از نظریات مفهوم انضباط و مجازات فوکو بهره می برد. در این چارچوب او تصویر تازه ای از هویت شرق ارائه می دهد. یکی از کسانی که نقش مهم در شکل گیری نظریه پسااستعماری داشته ، ادوارد سعید است . او در کتاب شرق شناسی بالهام از فکر های میشل فوکو به بررسی نگاه غرب به شرق می پردازد. سعید با استفاده از نظریه هایی مثل گفتمان و مفاهیمی مانند دانش، قدرت تلاش می کند نشان

دهد که چگونه هویت مردم شرق از طرف غربی ها تعریف شده است، نه توسط خود شان (۴) ادوارد سعید یکی از اندیشمندانی است که درباره استعمار و نگاه غرب به شرق فکر کرده است. او در کتاب شرق شناسی توضیح می دهد که چگونه اروپایی ها تصویری از مردم شرق ساختند تا خودشان را برتر و قوی تر نشان دهند. به گفته سعید، غربی ها باین کار می خواستند بگویند که فرهنگ و هویت اروپایی از همه ملت ها و فرهنگ های دیگر بهتر است. (۵) بعد از ادوارد سعید دو نفر مهم ترین نظریه پردازان پسااستعماری گیاتری اسپیوک و هومی بابا هستند. اسپیوک بیشتر روی وضعیت آدم های محروم و بی صدا تمرکز کرده او می گوید: کسانی که در غرب درس خوانده اند می توانند حرف این افراد را به گوش دیگران برسانند، ولی بهتر است کاری کنیم که خود این آدم ها بتوانند از مشکلات شان و تجربه های شان بگویند. به نظر او باید به فرودستان فرصت داد تا خودشان صحبت کنند نه اینکه همیشه دیگران از طرف آن ها حرف بزنند. (۶) هومی بابا یکی از دیگر نظریه پردازان پسااستعماری اعتقاد دارد که وقتی دو فرهنگ باهم ترکیب می شوند، یک فضای جدید به وجود می آید که نه کاملاً این است و نه کاملاً آن. او در این فضای تازه می گوید فضای سوم. در این فضا دیگری نمی شود. گفت کدام فرهنگ برتر یا خالص تر است، چون نتیجه اش یک فرهنگ تازه است که با هیچ کدام از آن ها دو فرهنگ قبلی یکی نیست. (۷) نظریه فضای سوم هومی بابا به مفاهیمی مانند دو سویه گرایی و تقلید هم مرتبط است، در حوزه مطالعات پسااستعماری توجه زیاد جلب کرده، اما در عین حال با نقد هایی هم رو به رو شده است. برخی پژوهشگران معتقدند که این نظریه، با تأکید بر ترکیب فرهنگ ها باعث نادیده گرفتن تفاوت ها و ویژه گی های خاص هر فرهنگ می شود. به بیان دیگر هیبرید بودن می تواند باعث شود که برخی تضاد های فرهنگی یا قدرت های نابرابر پشت یک ظاهر مشترک پنهان بمانند در مقابل پژوهشگرانی مانند رابرت یانک براین باورند که فضای سوم بابا، فضایی گفتگویی است که در آن هر دو طرف یعنی استعمار گر و استعمار زده حضور دارند و تعامل می کنند. این دیدگاه تلاش دارد پیچیده های روابط میان فرهنگ ها را بهتر نشان دهد. اگر بخواهیم نقش گفتمان استعمار گرایانه را در

آن چارچوب نظری بررسی کنیم باید بدانیم که این موضوع می تواند روی کل تحلیل گفتمان تأثیر بگذارد. یانگ در این مورد هشدار می دهد که استفاده از این واژه ها که شاید عادی به نظر برسد امکان دارد ریشه هایی پنهان و نژاد پرستانه داشته باشد. (۸)

از طرف دیگر بابا واژه هیبریدیتی یعنی ترکیب یا آمیختگی را از دنیای زیست شناسی می گیرد آن را گسترش می دهد و برای توضیح پدیده های فرهنگی در ادبیات به کار می برد. (۹) در نوشته های که موضوع های بعد از دوران استعمار می پردازند، مفاهیمی مانند نگاه به دیگری دیدگاه غربی نسبت به شرق برتری دادن به فرهنگ اروپا نقش زن و مرد وضعیت کسانی که صدای شان شنیده نمی شود. زبان تقلید از فرهنگ مسلط تفاوت بین مرکز و حاشیه و همین طور موضوع تبار و نژاد اهمیت زیادی دارند. (۱۰) در این مقاله هم برای بررسی موضوع از همین مفاهیم استفاده شده که از دل نظریه های پسااستعماری به دست می آید. افغانستان کشوری است که مردم آن از قوم ها و زبان ها های مختلف هستند. همین موضوع باعث شده فرهنگ مردم هم خیلی گوناگون باشد. این تفاوت ها باعث شده بعضی وقت ها مردم اختلاف نظر داشته باشند و نتوانند خیلی راحت همدیگر را درک کنند. علاوه بر مشکلات داخل کشور افغانستان سال ها محل جنگ و درگیری بوده مخصوصاً بین قدرت های بزرگی مانند انگلستان شوروی سابق و آمریکا. این جنگ ها و مشکلات باعث شدن خیلی از مردم افغانستان مجبور به ترک کشور شوند و به کشور هایی مانند: ایران، پاکستان، اروپا و آمریکا مهاجرت کنند.

یکی از دیگر مشکلات اصلی در افغانستان وجود نظام سنتی و مرد سالاری در این نوع جامعه مرد ها تصمیم گیرنده هستند و زن ها معمولاً نقش کمتری دارند. وقتی خانواده های افغان به کشور های دیگر مهاجرت می کنند مخصوصاً به کشور های اروپایی معمولاً با فرهنگ جدید نمی توانند راحت کنار بیایند بیشتر مرد ها نمی توانند خود شان را با شرایط جدید وفق بدهند و همین باعث می شود بین اعضای خانواده اختلاف و فاصله پیدا شود. در این شرایط زن ها نقش مهم تری پیدا می کنند چون هم در کشور خود شان با محدودیت هایی

رو به رو بودند و هم در کشور جدید باچالش های تازه ای روبه رو می شوند. برای همین بررسی داستان هایی که مهاجران افغان نوشته اند مخصوصاً درباره زندگی زنان خیلی ارزشمند است. این داستان ها به ما کمک می کنند تا بفهمیم مهاجرت چه تأثیری روی زندگی، فرهنگ و خانواده ها گذاشته.

زندگینامه و فعالیت های ادبی خالد حسینی

خالد حسینی، نویسنده ی نام آشنایی افغانستان، در سال ۱۹۶۵ میلادی در شهر کابل چشم به جهان گشود. او تحصیلاتش را در رشته ی پزشکی به پایان رساند و برای مدتی به این حرفه اشتغال داشت؛ اما شور درونی اش به نوشتن مسیر زندگی او را دگرگون ساخت.

حسینی بانگارش رمان بادبادک باز توانست نام خود را در میان نویسندگان برجسته جهان مطرح سازد این اثر، که به گفته خودش بیش ازسی بار از سوی ناشران مختلف رد شده بود، سرانجام به چاپ رسید و موفقیتی فراتر از انتظار به دست آورد. خود نویسنده نیز گمان نمی برد که این کتاب تا این اندازه مورد استقبال قرار گیرد. با انتشار بادبادک باز، خالد حسینی توانست چهره ای تازه از فرهنگ، ریشه ها و درد های تاریخی مردم افغانستان را به جهانیان نشان دهد و از آن پس به عنوان یکی از صداهای پرنفوذ ادبیات مهاجرت و تبعید شناخته شد. حسینی یکی از نویسندگان نامدار سال های اخیر در میان مردم جهان، به ویژه در میان فارسی زبانان به شمار می رود. او زاده افغانستان است، اما به سبب مأموریت دیپلوماتیک پدرش، دوران کودکی اش در فرانسه و سال های نو جوانی را در ایالات متحده آمریکا سپری کرده است. حسینی و خانواده اش پس از مهاجرت، به عنوان پناهندگان سیاسی در آمریکا پذیرفته شدند. با آنکه او بر زبان های فارسی و فرانسوی تسلط کامل دارد در سنین پایین داستان هایی به این زبان ها نوشته است، اما برای نوشتن، زبان انگلیسی را برگزیده و در آن احساس آسایش بیشتری می کند. همین ترجیح زبانی باعث شده تا شماری از نویسندگان افغان از او انتقاد کنند.

تا امروز خالد حسینی آثار زیاد نوشته، سه اثر برجسته و پر فروش در کارنامه اش دارد. دو رمان نخست او «بادبادک باز» و «هزار خورشید تان» از جمله

آثار پر فروش در فهرست نیورک تایمز بوده اند و جایگاه ویژه ای در میان خوانندگان جهان یافته اند. سومین اثرش بانام «و کوهستان به طنین آمد» نیز همانند دو کتاب پیشین با استقبال گسترده ی خوانندگان روبه رو شده است. هر سه کتاب این نویسنده ی نام آور، توسط ناشران گوناگون در ایران نیز چندین بار به چاپ رسیده اند. حسینی از همان سال های کودکی با دنیای شعر و ادبیات فارسی پیوندی ژرف داشته است. او با آثار بزرگانی چون حافظ، خیام و مولانا مأنوس بود و هنوز هم دیوان حافظ را از کتاب های محبوب و الهام بخش زندگی اش می داند. حسینی در آثارش با بهره گیری از تصویر های روشن و زنده ای که از زاد گاهش افغانستان در ذهن دارد، توانسته است شخصیت هایی بسازد که ریشه در واقعیت های تلخ و شیرین جامعه افغانستان دارند. قلم او بازتاب دهنده درد های انسانی و اجتماعی است، درد هایی که در قالب موضوعاتی چون تبعیض نژادی، فداکاری، صلح، مهاجرت و شهامت انسانی تجلی یافته اند. از این رهگذر، او توانسته است روایت هایش را از مرز های قومی فراتر برده و زبان مشترک انسانیت پیوند بزند.

خالد حسینی در کنار فعالیت های ادبی، در عرصه انسان دوستی نیز نقش برجسته ای دارد. او به عنوان سفیر حسن نیت کمیسار یای عالی پناهنده گان سازمان ملل UNHCR فعالیت می کند و با تأسیس بنیاد غیر انتفاعی حسینی برای پناهنده گان و بی خانمان های افغان در زمینه آموزش، بهداشت و فرصت های اقتصادی دست یاری دراز کرده است. این تعهد انسانی و اجتماعی، چهره خالد حسینی را نه تنها به عنوان نویسنده ای موفق، بلکه به عنوان و جدان بیدار مهاجران افغان در جهان معاصر تثبیت کرده است. (۱۱)

خلاصه داستان

هسته ی اصلی داستان بر محور دو دوست، امیر و حسن، می چرخد. امیر پسر اربابی ثروتمند است و حسن فرزند خدمت کاری که در خانه ی پدر امیر کار می کرد. این دو از کودکی باهم بزرگ شدند و پیوندی عمیق از دوستی میان شان شکل گرفت. حسن نماد انسانی پاک دل و بی ریا است که با همه وجود، خود را در دوستی با امیر فانی ساخت. با این حال، امیر در دوازده سالگی به او خیانت

می کند؛ خطایی که سال ها هم چون استخوانی در گلویش گیر می ماند و حتی روشن ترین و شاد ترین لحظات زندگی اش را به اندوه وتیره گی می کشاند. در سال ۱۹۷۹ میلادی بای ورش نیروهای شوروی به افغانستان، امیر همراه با پدرش ناچار می شود وطن را ترک کند و راهی دیار غربت گردد. آنان در جست وجوی امنیت و آرامش، خانه و زادگاه خود را پشت سر می گذرانند و به پاکستان و سپس آمریکا می روند. در همین دوران آشفته سرنوشت تلخ تری در انتظار حسن است؛ گروه حاکم با قساوت تمام، او و همسرش را تنها به جرم هزاره بودن به قتل می رسانند. از آن دو کودکی به جا می ماند به نام سهراب، که یادگار مظلوم آن عشق وفاداری است. اما او نیز از چنگال ظلم در امان نمی ماند و گرفتار دستان بی رحم گروه حاکم می شود. این واقعه زخمی عمیق بر وجدان امیر می نهد و او را سال ها بعد وادار می کند برای جبران گذشته و رهایی سهراب، بار دیگر به سر زمین رنج و خاطره باز گردد. یا با روزی با صدایی آمیخته به صلابت و مهر گفت: «فرزندم، در این جهان تنها یک گناه واقعی وجود دارد و آن در زدی است و دیگر هیچ، هر گناه دیگر، در حقیقت، و شاخه ای همین درخت ناپاک است» سپس ادامه داد: «اگر مردی را به قتل برسانی در واقع زندگی را از او می دزدی، حق همسرش را از داشتن شوهر می گیری و فرزندانش را از سایه ی پدر محروم می سازی. اگر دروغ بگویی حق کسی را از دانستن حقیقت می ربایی، و آنگاه که دست به تقلب می زنی، عدالت و انصاف را از میان میبری. می فهمی امیر؟» این سخنان بابا هم چون درسی بزرگ در ذهن امیر نقش می بندد و تا سال های دراز پژواک آن در گوش و وجدانش طنین می افکند.

فضا های پسااستعماری در رمان بادبادک باز

سرزمین

در تحلیل پسااستعماری رمان بادبادک باز نوشته خالد حسینی مفهوم سرزمین یکی از بنیادی ترین عناصر است که بازتابی از کشمکش های تاریخی، فرهنگی و هویتی افغانستان در بستر سلطه پذیری و مقاومت به شمار می رود. سرزمین در اثر نه تنها بستر رویداد هاست بلکه خود به منزله ی شخصیتی زنده

و متأثر از استعمار و باز تولید عمل می کند. در آغاز داستان، کابل به عنوان سرزمینی آرام شاعرانه و سرشار از سنت های بومی تصویر می شود:

«در آن روز ها کابل شهری بود از کوچه های خاکی، بادبادک های رنگین و بوی نان تازه از هر خانه ای برمی خاست» (۱۲)

اما این سر زمین آرام به زودی در اثر دخالت نیروهای خارجی و جنگ های داخلی چهره ای دیگر می یابد. در همین دگرگونی است که سرزمین از یک خانه ی امن به سرزمین بیگانه تبدیل می شود. از منظر ادوارد سعید این دگرگونی بازتاب نگاه شرق شناسانه ی است که شرق را همواره در نسبت با غرب تعریف می کند: یعنی افغانستان زیبا تنها در خاطره های گذشته و نگاه نوستالژیک قهرمان معنا دارد در حالی که واقعیت کنونی آن زیر سلطه ی قدرت های بیرونی و ویرانی داخلی است. سعید در اثر خود شرق شناسی نشان می دهد که استعمار نه تنها در سطح نظامی و سیاسی بلکه در سطح باز نمایی نیز عمل می کند یعنی غرب از طریق تصویر سازی های فرهنگی سر زمین های شرقی را به مکان های پر از خشونت، جهل و نیازمند نجات باز می نماید. در بادبادک باز، هنگامی که امیر پس از سال ها از آمریکا به افغانستان باز می گردد، نگاه او به سرزمین مادری دقیقاً با این ساز و کار شرق شناسانه گره می خورد:

«کابل دیگر آن کابل من نبود. دیوار ها پر از زخم گلوله بودند، و آدم ها با چشم های خالی از امید در کوچه ها می رفتند» (۱۳)

در این باز گشت امیر در موقعیت یک دیاسپورا آوارگی فرهنگی قرار می گیرد کسی که به تعبیر هومی بابا میان دوجهان معلق است نه کاملاً از آن غرب است و نه دیگر به شرق تعلق دارد. سرزمین در اینجا فضای میان مرزی می شود، جایی هویت، مالکیت و خاطره در هم می آمیزند. بابا در نظریه دو گانگی فرهنگی خود چنین وضعیتی را محل شکل گیری معناهای تازه می داند: جایی که بحث پسااستعماری در کشاکش میان قدرت های استعماری و خاطره ی سرزمین مادری به باز تعریف خود دست می زند. امیر نیز از خلال همین سفر باز گشت، نوعی آشتی با گذشته و باز شناسی هویت را تجربه می کند از سوی دیگر سر زمین در روایت حسینی نه فقط عرصه ی ویرانی، بلکه بستر خاموشی و

حذف صدا های به حاشیه رانده شده است. در این جا می توان از دیدگاه گیاتری اسپیکو بهره گرفت که در مقاله ی معروفش «آیا فرو دستان می تواند سخن بگوید؟» به خاموشی و حذف صدا ی زنان و فرودستان در گفتمان های استعماری و پسااستعماری اشاره می کند. در بادبادک باز، بسیاری از شخصیت های حاشیه ای مانند حسن، فرزند خدمتکار و مادران بی نام و نشان افغان قربانیان بی صدا در سرزمین سلطه و تبعیض اند. سرزمینی که در آن زبان، قومیت و طبقه مرزهای استعمار درونی را باز تولید می کنند. در نتیجه سرزمین در این داستان نه یک جغرافیای طبیعی بلکه مفهوم فرهنگی و سیاسی است؛ مکانی که استعمار بیرونی (قدرت های جهانی) و استعمار درونی (قوم محوری و تبعیض طبقاتی) در آن به هم می پیوندند.

بازنمایی کابل و افغانستان در بادبادک باز، روایت رنج و انقطاعی است که ملت را از خویشتن فرهنگی اش جدا کرده است. به تعبیر ادوارد سعید، این جدایی، نتیجه ی همان «نظام معرفتی استعماری» است که شرق را همیشه در نسبت با غرب می سنجد و مشروعیت فرهنگی آن را مزداید در نهایت در عنصر سرزمین در بادبادک باز اثر حسینی تجلی یافته وضعیت پسااستعماری افغانستان است؛ سر زمینی که از سویی در جست جوی بازیابی هویت خویش است و از سوی دیگر، گرفتار باز نمایی های غرب محور و تبعیض های درونی است. در پرتو نظریات سعید، بابا و اسپیکو این سرزمین را می توان نماد حافظه ی زخمی ملت دانست؛ حافظه ای که تبعید و تعلق میان ویرانی و باز سازی پیوسته در حال گفتگویی درد ناک با خویش است.

قومیت

در رمان بادبادک باز قومیت یکی از مؤلفه های تعیین کننده در روابط انسانی، ساختار اجتماعی و تراژدی روانی شخصیت هاست. نویسنده ضمن بازنمایی افغانستان چند قومی به ویژه دو قوم بزرگ پشتون و هزاره نشان می دهد که چگونه تعلق به یک قوم، هم هویتی اجتماعی می سازد و هم زمینه تبعیض و سرکوب را فراهم می آورد. در این تحلیل ابتدا به بازنمایی قومیت در سطح ساختاری اثر می پردازیم، سپس به نقش آن در رابطه میان شخصیت های

مرکزی و نهایتاً به پیام نهایی در برابر مسئله قومیت. رمان از همان آغاز، تعلق قومیتی را یکی از مؤلفه های تعیین کننده وضعیت شخصیت ها معرفی می کند: امیر متعلق به قوم پشتون متمول و تبهیۀ قدرت خوانوادگی است؛ در حال که حسن از قوم هزاره، خدمتکار و در لایه اجتماعی پایین معرفی می شود. در نتیجه، قومیت در ساختار رمان به مثابه خط تمایز میان بالادست و پایینی عمل می کند. نویسنده با این کار، نا برابری های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را صرفاً به عنوان مسئله فردی بلکه به عنوان ساختاری تحلیل می کند. به عنوان

مثال در مطالعه Ethnicity and power Relation آمده است که :

The novel presents two Afghan ethnic groups and Pashtun and Hazara with social cultural, and religious conflicts.(14)

بنابر این، قومیت در رمان نه صرفاً یک عنوان فرهنگی بلکه بستری بنیادین روابط قدرت است از جنس قومی، اجتماعی مذهبی (پشتون سنی، در مقابل هزاره شیعه که همه روابط را می سازد و تعیین می کند قومیت و رابطه میان شخصیت ها یک محور کلیدی در رمان، رابطه میان امیر و حسن است اگر آن ها باهم بازی می کنند، مدرسه می روند و خاطره می آفرینند، این را از همان ابتدا نا هم سان است: امیر پشتون، مرفه، دارای امکان آموزش؛ حسن هزاره، خدمتکار، محروم از بسیاری امکانات، این تبعیض قومیتی هم به صورت مستقیم واژه گان توهین آمیز، رفتار های تحقیر آمیز و هم به صورت غیر مستقیم ساختار اجتماعی که به حسن اجازه ندارد موقعیت برابر با امیر داشته باشد بروز می یابد. برای نمونه طبق یکی از تحلیل ها:

They called him flat nosed because of Ali and Hassans characteristic Hazaras Mongoloid features. (15)

همین امر باعث می شود امیر در مناسبات دوستانه اش با حسن همواره برتر و مقدم احساس کند حتی زمانی که عشق و وفاداری حسن بی چون و چراست، امیر خود را در موقعیت بالاتر می بیند و این فاصله ی قومیتی را نمی پذیرد. در نتیجه، زمانی که حسن قربانی می شود و امیر نمی تواند او را نجات دهد، آگاه به این واقعیت است که:

«هیچ چیز تغییر نخواهد کرد؛ من پشتون بودم و او هزاره». (۱۶)

و هم چنین نویسنده از طریق پدر امیر(بابا) و رابطه اش باعلی (پدر حسن) نیز سیاست قومیت را نشان می دهد: بابا گرچه ظاهراً مهربان است. اما تبعیض را نادیده می گیرد یا حتی به آن تن می دهد. چرا که ساختار غالب او را تابع خود می سازد تأثیرات و پیام نهانی قومیت در داستان در سطح نمادین، رمان نشان می دهد که قومیت نه تنها مسئله فردی یا فرهنگی بلکه مسئله قدرتی بازنمایی و سرکوب هویت است همان گونه که در تحقیق آمده:

«This study explores ethnic prejudices and oppression the kite Ronner depicts the two major Afghan ethnical populations Pashtun and Hazara» (17)

نویسنده می گوید: وجه ظاهری قومیت (نام، گروه، مذهب). بهانه ای است برای باز تولید برتری و نابرابری در ساخت اجتماعی. ازاین رو حسن همیشه در موقع دیگری بودن قرار دارد یا قرار می گیرد؛ نه تنها خدمتکار امیر بلکه هزاره است قوم تحقیر شده. این امر بخشی از پویای پسااستعماری است که ما آن را در این مقاله مطالعه خواهیم کرد. یعنی بی هویتی از خود بیگانگی، فرودستی فرهنگی، امیر بااین همه تعلق به پشتون بودن، در درون خود بحران دارد؛ او نمی تواند به طور کامل باحسن دوست باشد چرا که ساختار اجتماعی به او اجازه نمی دهد. نتیجتاً، علی رغم عشق حسن، امیر باگناه و شرم مواجه می شود. گناه نجات ندادن، شرم تعلق به گروه که دیگر را تحقیر می کند. در پایان رمان پیام ضمنی دارد: فراتر از برتری قوم به ظاهر غالب انسان ها برپایه ی کردار و اخلاق ارزیابی می شوند ساختار قومیتی باید شکست بخورد. بنابر این مؤلفه قومیت در این داستان نه صرفاً تمیز خرد بلکه ابراز بازنمایی ساختارهای قدرت است؛ ساختارهایی که پیامدهای اخلاقی، روانی و اجتماعی دارد و خواننده را به باز اندیشی درباره عدالت، تعلق، قدرت و مسئولیت انسانی دعوت می کند.

زبان فرهنگی

زبان یکی از بنیادی ترین عرصه های کشمکش پسااستعماری است؛ زیرا زبان نه تنها ابزار بیان بلکه میدان قدرت، هویت و سلطه است. در رمان بابادک باززخالد حسینی زبان را به منزله ی عنصری فرهنگی و سیاسی به کار می گیرد

تا تضاد های میان طبقات، قومیت و جهان های استعماری و پسااستعماری را آشکار کند. در جامعه چون افغانستان، که تنوع زبانی نماد تنوع فرهنگی و قومی است، زبان به صورت ابزاری برای تمایز و تبعیض به کار می رود و حسینی این واقعیت را در گفتگوها و روایت هایش برجسته ساخته است. در آغاز داستان امیر می گوید:

«پدرم بالهجه ی فارسی صحبت می کرد، اما حسن با لهجه ی کابل حرف می زدیم». (۱۸)

این جمله ساده در بافت پسااستعماری معناهای عمیق دارد. لهجه ی فارسی، در این متن نمایندگی طبقه ی حاکم و فرهنگی است که با قدرت، ثروت و مرکزیت شهری پیوند دارد، در حالی که لهجه ی محلی کابل که با مردم عادی، خدمه و قوم هزاره در ارتباط است، نماد «فرودستی فرهنگی» به شمار می آید. از منظر ادوارد سعید، زبان یکی از مهم ترین ابزار های «بازنمایی قدرت استعماری» است.

زیرا استعمار همواره از طریق زبان به تولید دانش، هنجار و سلطه فرهنگی می پردازد. (۱۹) در بادبادک باز، قدرت زبانی به طور ضمنی در میان امیر (پشتون) و حسن (هزاره) تقسیم شده است. امیر از زبان به عنوان سلاحی برای برتری فرهنگی استفاده می کند؛ او می نویسد، می خواند و روایت می کند در حالی که حسن بی سواد است اما زبان شفاهی و فرهنگی او حامل حقیقت خاموشان است. حسینی از طریق سکوت حسن، همان چیزی را بازنمایی می کند که گیاتری اسپوک از آن با عنوان ناتوانی فرودستان در سخن گفتن یاد می کند. (۲۰) زبان در بادبادک باز نه تنها وسیله ی ارتباط بلکه نماد نابرابری اجتماعی است. وقتی امیر به آمریکا مهاجرت می کند، او بار دیگر از طریق زبان با بحران هویت رو به رو می شود:

«در آمریکا، زبان انگلیسی من بالهجه ی افغانی همراه بود و همیشه احساس می کردم که صدای من از جایی دور می آید از کشوری که دیگر وجود ندارد. (۲۱) در این جا زبان به عنوان «فضای بینابینی» عمل می کند، همان مفهومی که بابا آن را آمیختگی فرهنگی می نامد. (۲۲) زبان امیر در مهاجرت،

دیگر نه کاملاً فارسی است و نه کاملاً انگلیسی، بلکه ترکیبی است از هر دو زبانی در میانه ی هویت های از هم گسیخته. او در این حالت، در جغرافیایی زبانی قرار دارد که نه به شرق تعلق دارد و نه به غرب، بلکه همان فضای سوم بابایی است که در آن معناهای تازه زاده می شوند. زبان در رمان بادبادک هم چون آیینی ای از تاریخ استعماری و تبعیض های دیرینه عمل می کند و روابط امیر و حسن، تفاوت زبانی نشانه ی تفاوت طبقاتی و قومی است. امیر می تواند بازبانش قدرت خلق کند اما حسن با سکوت خود حقیقت را آشکار می سازد. وقتی حسن با صداقت و زبان ساده می گوید:

«برای تو هزار بار دیگر هم بادبادک می دوانم، امیر آقا» (۲۳) او به صورت نا خود آگاه نظام قدرت را تأیید می کند؛

چون زبانش زبان بنده گی است، اما در سطحی عمیق تر، همین، همین زبان مهر آمیز، به نوعی مقاومت فرهنگی بدل می شود. گیاتری اسپوک در مقاله ی معروف خود بیان می کند که فرودست حتی زمانی که سخن می گوید، سخنش در ساختار قدرت مسلط تحریف یا بی اثر می شود. (۲۴) در بادبادک باز، حسن هرگز نمی تواند سخنش را در زبان حاکم بیان کند؛ او قربانی سکوتی است که جامعه بر او تحمیل کرده است. باین حال، حسینی بابر جسته سازی همین سکوت، مقاومت نرم و درونی فرودست را به نمایش می گذارد. از سوی دیگر مهاجرت امیر به آمریکا او را بابحران زبانی تازه ای رو به رو می سازد. در محیطی که زبان انگلیسی نماینده ی مرکز و زبان فارسی نماینده ی حاشیه است. امیر در می یابد که زبانش دیگر ابزار قدرت نیست بلکه نشانه ی بی جایی و غربت است. این جابه جایی زبانی همان تجربه ی پسااستعماری از خود بیگانگی فرهنگی است که در آثار ادوارد سعید نیز بارها بازتاب یافته است؛ او در فرهنگ و امپریالیسم تأکید می کند که مهاجر، همواره میان زبان مادری و زبان میزبان در حال کشاکش است (۲۵) زبان در داستان بادبادک باز نه تنها میان دو شخصیت اصلی بلکه میان دو جهان شرق و غرب، برای پسر حسن سهراب، بادبادک می دواند، زبان فرهنگی میان آنان شکل تازه ای می یابد؛ زبانی فراتر از واژه ها، زبانی از پیوند عاطفی و جبران آنگاه که امیر همان جمله ی حسن را تکرار می کند:

«برای تو هزار بار دیگر بادبادک می دوانم» (۲۶) زبان به ابزار آشتی فرهنگی و انسانی بدل می شود هومی بابا بر این باور است که در بستر پسااستعماری «زبان نه تنها میراث سلطه بلکه بستر خلق معناهای نو است» (۲۷)

بدین گونه در بادبادک باز حسینی با استفاده از زبان دوگانه فارسی و انگلیسی و با خلق گفتارهایی میان قومیت ها، مهاجرین و طبقات، «زبان فرهنگی آشتی» را باز آفرینی می کند. در تحلیل نهایی می توان گفت که بادبادک باز از منظر زبان فرهنگی بازتاب دهنده ی سرلایه ی پسااستعماری است:

زبان به مثابه قدرت: در روابط طبقاتی و قومی میان امیر و حسن: زبان به مثابه مقاومت: در سکوت و صداقت حسن: زبان به مثابه آشتی فرهنگی: در باز تولید جمله ی حسن در پایان داستان. در نتیجه، در داستان بادبادک باز حسینی نشان می دهد که زبان، اگر چه در آغاز ابزار سلطه است، اما در نهایت می تواند به پلی برای هم زیستی و رهایی بدل شود. همان گونه که ادوارد سعید می گوید: «هر متن استعمارزده، در دل خود بذر مقاومت را حمل می کند.» (۲۸)

هویتی جنسیتی

در مطالعات پسااستعماری، هویت جنسیتی به عنوان یکی از عناصر مهم است. در جهان داستانی بادبادک باز، جنسیت نه فقط یک ویژه گی زیستی بلکه یک ساختار فرهنگی و قدرت مند است که با سیاست های استعماری و مرد سالارانه درهم تنیده شده است. زبان و نگاه روایی حسینی، به ویژه از منظر شخصیت امیر، ساختار جامعه ای را باز می نماید که در آن جنسیت زنانه در حاشیه قرار گرفته و مردانگی با قدرت، افتخار و سلطه تعریف می شود. این روایت از دیدگاه پسااستعماری، بازتابی از نظام سلطه دوگانه است. همان چیزی که ادوارد سعید از آن به عنوان «دیگری سازی شرق» یاد می کند، در این جا ب شکل «دیگری سازی زنانه» در درون شرق تحقق می یابد.

زن در رمان بادبادک باز، چه در قالب مادر امیر، چه در چهره ثریا و چه در حضور غایب زنان افغان در پس زمینه جنگ و مهاجرت، همواره در سکوت و حذف بازنمایی می شود. مادر امیر، زنی تحصیل کرده و شاعر است که در آغاز

داستان میمیرد و از همان لحظه، صدای زنانه از متن حذف می شود. این حذف، خود نشانه فرهنگی از جامعه ای است که هویت زن را نه به مثابه سوژه سخنگو، بلکه به مثابه ابژه مقدس یا گنجه‌دار باز تولید می کند. چنان که ادوارد سعید می گوید:

«در متن های شرقی، زنان اغلب نماد شرق رام شده اند.» (۲۹)

حسینی نیز با خاموشی مادر، همین وضعیت را درون متنی بازسازی می کند. در زندگی امیر مفهوم مردانگی با احساس گناه، افتخار، رقابت و خشونت تعریف می شود. پدر امیر بابا، مظهر قدرت مردانه و سلطه اجتماعی است. او همواره پسرش را به شجاعت و غیرت می خواند و از هرگونه حساسیت یا ضعف بیزار است. این نوع از مردانگی که بر پایه تسلط و نفی احساسات شکل گرفته همان چیزی است که هومی بابا از آن به عنوان «نقاب هویت استعماری» یاد می کند، هویتی که از درون شکسته است و در عین قدرت، از اضطراب باز تولید خود رنج می برد. (۳۰) امیر برای پذیرش پدر، مجبور است نقاب مردانگی را بر چهره بزند اما در واقع درونش پر از ترس و تردید است. این تضاد درونی، شکلی از بحران هویت جنسیتی در جهان پسااستعماری است که در آن مرد شرقی میان تصویر استعماری از «مرد شرقی ضعیف» و سنت مردسالار خود گرفتار می ماند. از سوی دیگر زن در تبعید و مهاجرت نیز هم چنان قربانی ساختارهای قدرت است. ثریا همسر امیر زنی است با گذشته ای تلخ و شکسته که جامعه او را به خاطر یک خطای عاطفی طرد کرده است. در مقابل همان جامعه برای لغزش های مردان سکوت می کند این نابرابری، تکرار همان نظام استعمار فرهنگی است که زنان را از سخن گفتن و باز تعریف خود محروم می سازد. اسپیکر در مقاله معروف خود می گوید:

«فرو دست نمی تواند سخن بگوید زیرا زبان قدرت همیشه صدای او را به حاشیه می راند.» (۳۱) ثریا نیز در این رمان هر چند می کوشد با روایت گذشته خود سخن بگوید، اما روایتش در چارچوب اخلاق مردانه محدود می ماند. او تنها زمانی پذیرفته می شود که به همسر امیر و مادر بالقوه سهراب بدل گردد؛ یعنی هویت زنانه اش نه بر پایه فردیت، بلکه در نسبت با مردان تعریف می شود. در

بادبادک باز، جنگ و مهاجرت، نظم جنسیتی جامعه را برهم نمی زند بلکه آن را در قالبی تازه باز تولید می کند. در آمریکا زنان افغان هم چنان در سایه فرهنگ سنتی زندگی می کنند و حتی در آزادی ظاهری، محدودیت های فرهنگی و زبانی شان را باخود حمل می نمایند. این پدیده، همان است که هومی بابا از آن به عنوان «آمیختگی فرهنگی» یا (Hybridity) یاد می کند؛ جاییکه هویت ها از جمله جنسیت در فضای بینابینی شکل می گیرند. ثریادر آمریکا، نه یک زن کاملاً شرقی است و نه غربی، بلکه در وضعیت آستانه ای به سر میبرد که در آن تلاش می کند از سکوت تاریخی خود عبور کند.

اما این عبور هنوز کامل نیست؛ چون زبان قدرت چه در فرهنگ افغان و چه در مهاجرت هم چنان مردانه است. در سطح نمادین رمان حسینی با نجات سهراب، پسر حسن، نوعی باز زایش معنوی از مفهوم مادری را نشان می دهد. امیر در پایان داستان، در عمل نجات و مراقبت از کودک، به بعد زنانه درون خود نزدیک می شود او از خشونت و غرور مردانه فاصله می گیرد و با دل سوزی و مراقبت، هویت تازه ای می یابد. این دگرگونی، مصداق همان مقاومت نرم است اسپوک از آن سخن می گوید: تبدیل سکوت و درد به نوعی آگاهی اخلاقی و انسانی. از دیدگاه پسااستعماری، ساختار جنسیتی در بادبادک باز بخشی از نظام بزرگ تر سلطه است که استعمار و مردسالاری را در هم آمیخته است. زنان و فرودستان (چون حسن و مادرش) هر دو در یک موقعیت مشابه سکوت قرار دارند. اما در دل همین سکوت، بذر مقاومت نهفته است. همان گونه که سعید تأکید می کند، «متن های شرق زده، ناخواسته امکان باز خوانی مقاومت را در خود حمل می کنند» (۳۲). حسینی با تکرار جمله حسن در پایان زمان صدای خاموش عشق، فداکاری و مهر را به سطح روایت می آورد، و بدین سان زبان مردانه قدرت جای خود را به زبان عاطفی و انسانی می دهد که از جوهر زنانه و اخلاقی سرشار است. در نتیجه، مؤلفه هویتی جنسیتی در بادبادک باز، سفری است از سکوت به صدا، از سلطه و دگر پذیری و از مرد سالاری به هم زیستی انسانی. حسینی با بازنمایی زنان و مردانی که میان سنت و مدرنیته، میان سکوت و سخن گفتن سرگردان اند، تصویری پسااستعماری از افغانستان می

سازد، سرزمینی که در آن رهایی نه در قدرت مردانه بلکه در همدلی، آشتی و درک متقابل تحقق می یابد.

نتیجه گیری

یافته های این تحقیق نشان می دهد که داستان بادبادک باز، نوشته خالد حسینی از دیدگاه مطالعات پسااستعماری، باز نمایی روشنی از پیامد های سلطه، تبعیض، بی هویتی و از خود بیگانگی فرهنگی در میان جامعه مهاجر و بستر اجتماعی افغانستان است. این اثر از خلال سرنوشت اصلی امیر و حسن، به گونه ای نمادین فضاهای پسااستعماری را چهار بعد «سرزمین»، «قومیت»، «زبان فرهنگی» و «هویتی جنسیتی» آشکار می سازد. در بعد سر زمین، کابل و ایالت متحده آمریکا دو قلمرو متضاد را می سازند: یکی نماد ریشه ها، خاطره ها و پیوند با خاک و دیگری نشانه گسست، مهاجرت و بی وطنی است امیر در مهاجرت، میان گذشته و حال، در وضعیت «میان بودگی» که هومی بابا آن را از ویژه گی های انسان پسااستعماری می داند، سرگردان می ماند. این وضعیت، نمادی از بحران هویت در جوامع پس از سلطه استعماری است. در سطح قومیت، مناسبات میان پشتون و هزاره بازتابی از ساختار های قدرت و تبعیض تاریخی در افغانستان است. رابطه امیر و حسن استعاره ای از سلطه و فرودستی قومی است؛ امیر نماینده مسلط و حسن، تصویر خاموش و رنج دیده «دیگری» است. خالد حسینی از رهگذر این رابطه نابرابر، گفتمان تبعیض و استثمار درونی شده را به چالش می کشد و نگاه انتقادی نسبت به سلطه درونی شده استعماری ارائه می دهد. در سطح زبان فرهنگی، نویسندگان زبان را به مثابه عرصه مقاومت و باز تولید قدرت معرفی می کند. امیر با زبان و روایت غربی شده می کوشد خویش را باز سازی کند، در حالی که خاموشی حسن، نماد فرهنگ و هویتی است که در اثر سلطه اجتماعی و قومی به حاشیه رانده شده است. از این منظر زبان نه تنها ابزار ارتباط، بلکه میدان جدال فرهنگی و قدرت است در بخش هویت جنسیتی، روایت حسینی نشان می دهد که چگونه نظام مرد سالارانه در جامعه سنتی، نه تنها زنان بلکه مردان فرودست را نیز در دایره سلطه و اطاعت نگاه می دارد. امیر، در جست و جوی مردانگی و تأیید پدر، در گیر کشمکشی درونی میان وجدان

اخلاقی و ارزش های تحمیل شده جامعه است. این کشمکش، بازتاب دیگری از بحران هویت پسااستعماری است که در پیوند بامفهوم جنسیت و قدرت تعریف می شود. در مجموع، بادبادک باز فراتر از یک روایت شخصی یا خانوادگی، مبتنی است که لایه های پنهان استعمار فرهنگی و اجتماعی را در جامعه افغانستان آشکار می سازد. این اثر را می توان در پرتو نظریات ادوارد سعید، هومی بابا و گیاتری اسپوک سندی ادبی از وضعیت «پسااستعمار» در افغانستان دانست؛ جای که سرزمین، قومیت، زبان و جنسیت درهم می آمیزند و انسان مهاجر در میان دو جهان، در جستجوی باز تعریف خویشتن است.



منابع

- (۱) عاملی رضایی، مریم (۱۳۸۹). تقابل خود و دیگری در رمان مهاجرت دهه شست و هفتاد، مجله مطالعات انتقادی ادبیات فصلنامه علمی دانشگاه گلستان، سال اول، شماره سوم، ۶۶
- (۲) اشکراف، بیل و دیگران. (۲۰۰۷). فرهنگ و اصطلاحات پسااستعماری حاجی علی سپهوند، آریاتبار، تهران ص ۱۶۸
- (۳) مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۳) دانشنامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر، محمد نبوی، نشر آگه، چاپ اول، ص ۳۳۶.
- (۴) ساعی، احمدی، (۱۳۸۵) مقدمه ای بر نقد و نظریه پسااستعماری، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، شماره ۷۳، صص ۱۳۳ تا ۱۵۴.
- (5) Said, Edward W. (1979). *Orientalism*. London: Routledge, page 12-16.
- (6) Morton, Stephen (2003). *Gayatri Chakravorty Spivak*, Abingdon: Routledge, page 53-55.
- (۷) اشکراف، بیل و دیگران. (۱۳۹۵). فرهنگ و اصطلاحات پسااستعماری حاجی علی سپهوند، تهران: آریاتبار، ص ۱۷۱.
- (۸) همان، صص ۱۷۳-۱۷۴.
- (۹) همان ۲۰۱۰ ص ۳.
- (۱۰) شاهمیری، آزاده (۱۳۸۹) نظریه و نقد پسااستعماری. چاپ اول، تهران: نشر علم، ص ۵۲.
- (11) www.Khaledhosseini Foundation.org UNHCR Good Will
- (۱۲) حسینی، خالد. (۱۳۸۲). بادبادک باز، ترجمه حمید رضا بلوچ، ایران، انتشار راه معاصر، ص ۳۲۲.
- (۱۳) ایضاً، ص ۱۳.
- (14) Hosseini, Khaled, *The Kite Runner* (2004), New York, Riverhead Books, page;55.

(۱۵) ايضاً

(۱۶) حسيني، خالد. (۱۳۸۲). بادبادک باز، ترجمه حميد رضا بلوچ، ايران، انتشار راه معاصر، ص ۲۵۲

(17) Hosseini, Khaled, *The Kite Runner* (2004), New York, Riverhead Books, page;55

(۱۸) حسيني، خالد. (۱۳۸۲). بادبادک باز، ترجمه حميد رضا بلوچ، ايران، انتشار راه معاصر، ص ۱۵

(19) Said, Edward W. (1979). *Orientalism*. London: Routledge, p12-16.

(20) Morton, Stephen (2003). *Gayatri Chakravorty Spivak*, Abingdon: Routledge, page 271.

(۲۱) حسيني، خالد (۱۳۸۲) بادبادک باز، ترجمه حميد رضا بلوچ، ايران، انتشار راه معاصر، ص ۱۸۹.

(22) Rahaman, Vallur. (2010). *Liminality, Mimicry, Hybridity and Ambivalence in Literary Speculations of Homi K. Bhabha*. In GRIN, Norderstedt, Germany. Page, 1-17.

(۲۳) حسيني، خالد (۱۳۸۲) بادبادک باز، ترجمه حميد رضا بلوچ، ايران، انتشار راه معاصر، ص ۴۵.

(24) Morton, Stephen (2003). *Gayatri Chakravorty Spivak*, Abingdon: Routledge, p276.

(25) Said, Edward W. (1979). *Orientalism*. London: Routledge, p261.
(۲۶) حسيني، خالد (۱۳۸۲) بادبادک باز، ترجمه حميد رضا بلوچ، ايران، انتشار راه معاصر، ص ۳۴۳.

(27) Rahaman, Vallur. (2010). *Liminality, Mimicry, Hybridity and Ambivalence in Literary Speculations of Homi K. Bhabha*. In GRIN, Norderstedt, Germany. p.1-17.

(28) Said, Edward W. (1979). *Orientalism*. London: Routledge, p.261.

(29) Said, Edward W. (1979). *Orientalism*. London: Routledge, p.207.

(30) Rahaman, Vallur. (2010). *Liminality, Mimicry, Hybridity and Ambivalence in Literary Speculations of Homi K. Bhabha*. In GRIN, Norderstedt, Germany. p1-17.

(31) Morton, Stephen (2003). *Gayatri Chakravorty Spivak*, Abingdon: Routledge, p.53-55.

(32) Said, Edward W. (1979). *Orientalism*. London: Routledge, p.283.

